

درآمدی بر روش تحلیل تطبیقی-تاریخی در ارتباط با موضوع دموکراسی در ایران*

نیما شجاعی*

(تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۴/۱۵، تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۸/۱۵)

چکیده

روش تحلیل تطبیقی-تاریخی یا (CHA) یکی از مهم‌ترین و کارآمدترین روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی معاصر است که به‌نظر می‌رسد، امکان بسط و گسترش آن چه سی. رایت میلز از «تخیل جامعه‌شناختی» مراد می‌نمود را مهیا می‌کند. تدا اسکاچپول نیز با الهام از روش‌شناسی سی. رایت میلز در تحلیل مسائل اجتماعی، از مفهوم «تخیل تاریخی جامعه‌شناختی» نام می‌برد و بیان می‌کند که سه مسیر در جامعه‌شناسی تاریخی وجود دارد: (۱) جامعه‌شناسی تاریخی کلان‌نگر؛ (۲) جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری؛ و (۳) جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی. تحلیل تطبیقی-تاریخی (CHA) فرزند خلف نوع سوم است. در این مقاله، مبانی و مبادی روش‌شناختی این روش تبیین شده است. سپس، با استفاده از همین روش‌شناسی، به چگونگی کاربست این روش در رابطه با مسائل ایران خواهیم پرداخت و در نهایت با اتکا به استدلال‌های برآمده از تبیین مزبور، به برخی از امکانات و محدودیت‌های این روش اشاره خواهد شد.

مفاهیم اصلی: ایران، تحلیل تطبیقی-تاریخی، توسعه، دموکراتیزاسیون، نوسازی.

مقدمه و بیان مسأله

جامعه ایران پس از شروع روند «نوسازی» در دوران قاجار و تشدید آن روند در دوران رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی، به‌شدت در حال «پوست انداختن» است؛ آن‌چنان که پیامدهای آن همچنان گریبان‌گیر نسل‌های جامعه «پساانقلابی» – منظور انقلاب اسلامی است – ایران است. لایه‌های

<http://dx.doi.org/10.22034/jsi.2022.532063.1445>

* مقاله علمی: پژوهشی

ni.shojaei@gmail.com

* دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیست و دوم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰، ص ۲۷-۵۰

مختلف هویتی ایرانیان آن‌چنان در یکدیگر گره خورده‌اند که تمیز میان آن‌چه «مدرن» می‌نماید و آن‌چه «سنتی» بوده سخت است. در نتیجه فضای اجتماعی ایرانیان نیز دست‌خوش این «التقاط» و «پراکندگی» شده است، به طوری که می‌توان مدعی شد که پروژه «نوسازی» در ایران سراسر نهادهایی را بر باد داد که بر اساس آن‌ها زیست جمعی ایرانیان ممکن می‌شد. این مسئله، به معنی نامطلوب بودن نفس «نوسازی» نیست، بلکه به معنی مواجهه غیرعقلانی با آن در ایران است. میرزا ملکم‌خان و سید حسن تقی‌زاده در یک سو، جلال آل‌احمد و علی شریعتی در سوی دیگر «فیگورهای» هستند که مواجهاتی سلبی و انتقادی با پروژه «نوسازی» داشتند. در یک سو، شاهد انقلاب مشروطه و در سوی دیگر، شاهد انقلاب اسلامی هستیم. هر دو انقلاب پاسخی بودند به نیازهای برآمده از پروژه «نوسازی». در یک سو، آزادی مطالبه می‌شد و در سوی دیگر، عدالت، اما، به جرات می‌توان مدعی شد که آن‌چه در این میان همواره نادیده گرفته شد، «فرهنگ» بود. آن‌چه در ایران از میان رفت، نهادهایش بود. گنجینه بر باد رفته، پیامد تفوق و سیطره پروژه «نوسازی» بر فرهنگ ایرانی بود. پروژه‌ای که می‌توانست به ارتقای این فرهنگ کمک کند، سر به نابودی‌اش گذاشته است. به بیان گیدنز آنچنان این «تریلی» مدرنیته سهمگین است که هرآن‌چه خوب و بد است با خود خواهد برد.

عطف نظر به «تاریخ»، یکی از حلقه‌های اصلی تکوین علوم اجتماعی و تفکر اجتماعی بوده است. به همین دلیل است که بسیاری از بزرگان جامعه‌شناسی، «تاریخ» و «تفکر تاریخی» را چارچوبی برای ارائه تحلیل‌های خود قرار داده‌اند. این امر از چه جهت دارای اهمیت است؟! به نظر می‌رسد که شکل‌گیری تفکر اجتماعی، نیازمند درکی از مناسبات اجتماعی در چارچوب روابط میان مفاهیم است. حال، برای فهم این روابط و نشانیدن هر کدام از سوژه‌های موجود در این روابط در جایگاه اصلی خود و تعیین نوع، کیفیت، چیستی و ماهیت آن‌ها بایستی و می‌توان آن‌ها را در بستر اجتماعی و به بیان دقیق‌تر و ملموس‌تر، آن‌ها را در بستر تاریخی خود مورد مطالعه قرار داد. در عین حال، در یک رابطه تأثیر و تأثری جریان‌های فکری گوناگون به آن تحولات کمک کردند و از آن‌ها اثر پذیرفتند. به‌طور مشخص با کانت، هگل و فروید بستر شکل‌گیری تفکر اجتماعی مهیا گشت.

«شناخت» آدمی محدود است و «شناخت» پدیده‌های اجتماعی و جوامع مختلف نیز، بالأخص، با توجه به پیچیدگی‌های‌شان محدودیت‌های مختص به خود را دارد. از این جهت که محققان علوم اجتماعی با مقولات سیال و در حال شدن سروکار دارند بایستی به محدودیت‌های «شناخت» موضوعات‌شان نیز برای ارائه تصویر دقیق‌تری از آن موضوعات آگاه باشند. با بهره‌گیری از چارچوب روش‌شناختی موجود در ایدئالیسم آلمانی (مخصوصاً کانت و هگل)، بایستی بیان کرد مقوله‌های زمان، مکان و علیت، مقولات مهم برای «شناخت» و عرصه تاریخ، عرصه عینی میدان «شناخت» است. به نظر می‌رسد «جامعه‌شناس تاریخی تحلیلی» یا «تحلیل‌گر تطبیقی-تاریخی»، اگر چنین

حیثیتی را قائل باشیم، می‌تواند با تأمل در مفاهیم زمان و علیت در بستر تاریخ، از سطح رویدادهای تاریخی فراتر رفته و با تعمق در آن‌ها، «تحولات» حاکم بر نهادها و تغییرات اجتماعی را «تبیین» کند (سرانا، ۱۳۷۳؛ اسکاچپول، ۱۳۸۸؛ Tilly, 1984؛ Mahoney and Rueschemeyer, 2003؛ Lange, 2013؛ Mahoney and Thelen, 2015).

باری، زمانی که نهادها و تغییرات نهادی در یک کشور (یا مجموعه‌ای از کشورها) موضوع پژوهش قرار می‌گیرد بایستی به تاریخ رجوع کرد (Tilly, 1984; North, 1990; Aminzadeh, 1992; Mahoney, 2000; Mahoney and Thelen, 2007). مطابق با اصل «وابستگی به مسیر طی شده»، باور بر این است که برای «شناخت» بسیاری از پدیده‌ها، بایستی آن‌ها را در ظرف زمان و مکان و ضمن بررسی مسیر طی شده تاریخی آن‌ها، از طریق بررسی پیکربندی‌ای از متغیرهای مؤثر، در ترتیبات نهادی مختلف یا مشابه، مورد مطالعه قرار داد (Mahoney, 2000). بهترین مسیر برای «شناخت» آن تغییرات و پدیده‌ها، از منظر تاریخی، مطالعه نظام‌مند ساختارهای کلان و فرایندهای بلندمدت است که این کار نه تنها به «تبیین» علل و پیامدهای آن تحولات کمک می‌کند بلکه به «شناخت» شرایط «حال» نیز می‌انجامد (Tilly, 1984: 11).

تدا اسکاچپول ضمن معرفی انواع جامعه‌شناسی تاریخی، یعنی، سه نوع نظری (یا کلان)، تفسیری (یا خرد) و تحلیلی، به امکانات و محدودیت‌های هر کدام در «تبیین» پدیده‌های تاریخی اشاره می‌کند و ضمن تأکید بر امکانات نوع سوم در «تبیین»، مطالعات تاریخی خود، تیلی، مور و دیگر افرادی که جملگی در جرگه «جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی»^۱ محسوب می‌شوند را در این دسته مهم قرار می‌دهد و تلاش می‌کند این نوع جامعه‌شناسی را به‌عنوان «علم» «تبیین» تغییرات اجتماعی بلندمدت در نظر گرفته و از آن بررسی موضوعات مختلفی همچون دموکراسی و توسعه بهره‌برد (اسکاچپول، ۱۳۸۸). این «علم» هم‌اکنون به «تحلیل تطبیقی-تاریخی» معروف شده است که علاوه بر جامعه‌شناسی در علوم سیاسی، اقتصاد و دیگر رشته‌های موجود در علوم اجتماعی نیز کاربرد دارد (Lange, 2013: 3). ماهونی و تلن در بررسی اسلوب این روش، بیان می‌کنند که تحلیل تطبیقی-تاریخی را می‌توان در مورد موضوعاتی از قبیل دولت‌سازی، دموکراتیزاسیون، نابرابری اجتماعی، خشونت سیاسی، صلح و مواردی از این دست به‌کار بست؛ از نظر ایشان، این روش واجد سه ویژگی است: تحلیل پیکربندی‌شده کلان، مسئله‌محور و زمان‌محور (Thelen and Mahoney, 2015: 5). از این جهت، می‌توان بیان داشت که احتمالاً این دیدگاه

¹ Analytical Historical Sociology

تطبیقی-تاریخی، می‌تواند افق‌های جدیدی را برای بررسی موضوعات مختلف کشورهای هم‌چون ایران که در ساختار نظام جهانی، جز کشورهای حاشیه‌ای و جنوب محسوب می‌شود به‌دست دهد. نظریات متأخر در علوم اجتماعی معاصر نیز که از تجربیات چنین کشورهایی ساخته و پرداخته شده‌اند، کوشش شده است چارچوب‌های نظری‌ای فراهم شود که متوجه امکانات و محدودیت‌های داخلی و خارجی موضوعات مرتبط با کشورهای خودشان باشند و این باعث جایگزینی رویکردهای جدید نسبت به نظریات سنتی گردید. به‌طور مشخص، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و برچیده شدن «بلوک شرق»، از سوی شاهد افول نظریات موسوم به «مارکسیستی» هستیم و از سوی دیگر، با آشکار شدن جبرگرایی موجود در نظریات «نوسازی»، شاهد رشد نظریات «تطبیقی» هستیم که ضمن اجتناب از ارائه فرضیات «جهان‌شمول» موجود در دو دیدگاه مورد نقد، به محدودیت‌ها و امکانات «بومی» هر کشور در استفاده از نظریات مختلف برای رشد، توسعه و شکوفایی آن کشور توجه دارد. در چنین فضایی است که مطالعات تطبیقی-تاریخی یا به‌طور مشخص جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی و تحلیل تطبیقی-تاریخی رشد پیدا می‌کند.

در این میان، می‌توان به آثار مور، آیزنشتات، والراشتاین، تیلی، اسکاچپول، روشه‌مایر، ماهونی، تلن، ریگین، اشاره داشت. بسیاری از آن‌ها در مورد تمدن‌های غیرغربی، جوامع حاشیه‌ای و کشورهای به‌اصطلاح «جنوب» تحقیقاتی را از منظر تطبیقی-تاریخی به عمل آورده‌اند یا از نظر روش‌شناسی، چارچوب‌هایی را برای کاربست این روش در موضوعات مختلف در این کشورها تدوین کرده‌اند. در مورد منطقه خاورمیانه و ایران نیز مدتی است که شاهد رشد این نوع مطالعات هستیم. افزون بر این، برخی از تحقیقات داخلی نیز، از نتایج آن پژوهش‌های تطبیقی برای بررسی امکانات و محدودیت‌های کاربست نظریات «توسعه» در ایران و موانع آن استفاده کرده‌اند. به همین ترتیب، برخی نیز تلاش نموده‌اند تا نسخه «بومی» این نظریات را ارائه کنند. از نظر نگارنده این سطور، عطف نظر به آن محدودیت‌ها و این امکانات، احتمالاً پنجره‌هایی را برای فراروی از برخی از مصائب کنونی کشور در ارتباط با پیچیدگی‌های علوم اجتماعی و بحران‌های موجود در جامعه ایران باز خواهد نمود. برای نمونه، در موضوعاتی همچون دولت، دموکراسی و توسعه در ایران، بهترین کار، استفاده از روش‌شناسی تاریخی، یعنی اتخاذ یک رویکرد کیفی در بررسی موضوع و مقایسه دوران‌های تاریخ معاصر ایران، برای «تبیین» موانع تحقق، رشد و شکوفایی آن‌هاست. از این جهت، به نظر می‌رسد که شناسایی امکانات و محدودیت‌های آن‌چه که جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی یا به بیان دقیق‌تر «تحلیل تطبیقی-تاریخی» (CHA)^۱ نامیده شده است، می‌تواند به پیشبرد آن مطالعات در ایران کمک فراوانی کند. در این مقاله تلاش خواهد شد ضمن معرفی اجمالی برخی از

^۱ Comparative-Historical Analysis

سنن، مفاهیم و فنون اساسی جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی، امکانات و محدودیت‌های روش تحلیل تطبیقی-تاریخی در گسترش علوم اجتماعی معاصر در ایران مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین، مسئله اساسی ما در این مقاله آشنایی با روش تحلیل تطبیقی-تاریخی و چگونگی جایگزینی معرفت‌شناسی آن با معرفت‌شناسی جریان «نوسازی» در ارتباط با مسائل ایران است.

بازگشت به جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی

جامعه‌شناسی تاریخی، یکی از اساسی‌ترین حوزه‌های تحلیل و بررسی پدیده‌های اجتماعی و تغییرات آن‌ها است که در تخالف با رویکردهای «ایدئولوژیک» مختلف، قدرت تبیینی بالایی را در بررسی مسائل اولویت‌دار کشورهای هم‌چون ایران به دست می‌دهد. تدا اسکاچپول باور دارد که نظریه‌های «نوسازی» که تحت تأثیر هژمونی آمریکایی بوده و نظریه تحریف شده تاریخی «مارکسیستی» در شوروی، بعد از جنگ جهانی دوم، سال‌ها بر جهان فکر و اندیشه غلبه داشته‌اند؛ اما پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام‌های کمونیستی، تحولات مهمی در عرصه «علم» و «پژوهش» نیز ایجاد شد و با توجه به ضعف‌های «ایدئولوژیک» و نقایص روش‌های پیشین و عطف توجه به ساختارهای فرهنگی و اهمیت پیدا کردن مطالعات و رویکرد وبری در جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان یک رویکرد بدیل، از سویی در برابر نظریات «نوسازی» یا «مدرنیزاسیون» و از سوی دیگر، در برابر نظریات «مارکسیستی»، مورد توجه قرار گرفت (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۹-۱۱). بنابراین، عطف توجه به جامعه‌شناسی تاریخی، پاسخی بود به انحراف‌های صورت‌گرفته در مطالعات متأثر از «مکتب نوسازی» و «مارکسیستی».

البته، به‌باور بسیاری، تاریخ و تحلیل تاریخی، همیشه جزء اساسی جامعه‌شناسی بوده است (میلز، ۱۳۹۱: ۱۶۲؛ آبرامز، ۱۳۹۵: ۲۳). دنیس اسمیت در تعریف جامعه‌شناسی تاریخی این‌گونه می‌گوید که «به زبان بسیار ساده جامعه‌شناسی تاریخی، مطالعه گذشته برای پی بردن به این امر است که جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند... جامعه‌شناسی تاریخی توسط مورخان و جامعه‌شناسانی انجام می‌شود که تأثیر متقابل گذشته و حال، وقایع و فرآیندها و کنش‌گری و ساختاریابی را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهند. اینان می‌کوشند تا تبیین مفهومی و نظری را با تعمیم تطبیقی و تحقیق تجربی در هم آمیزند» (اسمیت، ۱۳۹۲: ۱۶). به‌قول میلز باید توجه کرد که «اهمیت تحقیقات تاریخی که وظیفه اساسی علوم اجتماعی است تنها محدود به تبیین تاریخی ساخت اجتماعی جامعه... نیست. موضوع تبیین تاریخی به خودی خود یک نظریه تاریخی است که باید بر اساس زمینه‌های تاریخی بررسی شود. تنها از طریق مطالعات تطبیقی است که می‌توان به فقدان بعضی از مراحل تاریخی یک جامعه پی برد» (میلز، ۱۳۹۱: ۱۷۲). در نتیجه، مطالعات تاریخی

و تطبیقی لازم و ملزوم یکدیگرند و این دو در کنار یکدیگر جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی را شکل می‌دهند.

با این که به‌طور معمول از ابن خلدون، آدام اسمیت و منتسکیو به‌عنوان پایه‌گذاران جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی نام می‌برند، اما، از دید متیو لانگ، بنیان‌گذاران اصلی این روش چهار نفرند، یعنی آلکسی دو توکویل، کارل مارکس، فردریک انگلس و ماکس وبر (Lange, 2013: 22-23)، که به تعبیر اسکاچپول، می‌توان ویژگی‌های روش‌شناختی مشترک آثار ایشان را به‌شرح ذیل تقسیم‌بندی کرد:

۱. پرسش در مورد ساختارها؛
۲. بررسی فرآیندها در طول زمان؛
۳. تأثیر متقابل زمینه‌های ساختاری و کنش‌های معنادار و بررسی پیامدهای خواسته و ناخواسته؛
۴. برجسته کردن ابعاد خاصی از ساختارهای اجتماعی و الگوهای تغییر و تحول (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۷-۸).^۱

فولبروک و اسکاچپول در نهایت، سه نوع جامعه‌شناسی تاریخی را تشخیص می‌دهند و در تشریح هر کدام بیان می‌کنند که (۱) می‌توان تطبیق و مقایسه را برای نشان دادن قابلیت کاربرد مکرر یک استدلال نظری خاص در موارد مختلف به‌کار برد؛ (۲) می‌توان تطبیق و مقایسه را همراه با سنخ‌های آرمانی یا درون‌مایه‌های مفهومی به‌کار برد تا با مقابله و مقایسهٔ موارد تاریخی گوناگون، ویژگی‌های منحصر به فرد یک مورد خاص را بیرون کشید؛ (۳) می‌توان از تاریخ تحلیلی استفاده کرد تا از طریق مقایسهٔ موارد تاریخی یا جنبه‌هایی از آن‌ها، با روشی شبیه منطق تحلیلی چندمتغیره اعتبار فرضیات علی را بررسی و مشخص نمود (فولبروک و اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۲۶۸-۲۶۹). اسکاچپول، در ادامه، در مورد هر یک از این روش‌ها توضیحات تکمیلی ارائه می‌کند و تشریح می‌کند که به باور وی در تمام مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی به سادگی می‌توان سه راهبرد اصلی را برای مرتبط ساختن تاریخ و ایده‌های نظری (تئوریک) شناسایی کرد:

۱. برخی از جامعه‌شناسان تاریخی یک الگوی نظری (تئوریک) واحد را دربارهٔ یک یا چند مورد مناسب با آن الگو به کار می‌بندند (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۹). البته، او باور دارد که این نوع جامعه‌شناسی تاریخی از نظر تجربی ضعیف‌تر از بقیه است. برای نمونه، می‌توان به پژوهش‌های نیل اسملسر اشاره کرد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۰۶)؛

^۱ در این مورد، برای نمونه، نک. به (توکویل، ۱۳۸۳)، (مارکس، ۱۳۸۷)، (وبر، ۱۳۷۴) و حتی (زومبارت، ۱۳۸۸) و بسیاری از مطالعات تاریخی دیگر.

۲. جامعه‌شناسان تاریخی‌ای که نسبت به الگوهای عام و کلی یا فرضیات علی شک دارند و به جای آن از بسط مفاهیم در بررسی موضوعات تاریخی استفاده می‌کنند تا از این طریق بتوانند به تفسیرهای تاریخی معنادار بپردازند (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۹). از نظر وی، این جریان را می‌توان «جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری» نامید؛ آثار افرادی همچون بندیکس و تامپسون در این حوزه قرار می‌گیرند (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۰۷).

جریان سوم در پی کشف نظم‌های علی‌ای است که از این طریق فرآیندها یا پیامدهای تاریخی خاص و معین را توضیح دهد و برای این کار، به مطالعه و بررسی فرضیات بدیل می‌پردازد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۹). او، توضیح می‌دهد که «اندیشه‌های مربوط به نظم‌های علی ممکن است از دو یا چند نظریه از پیش موجود که در برخورد با شواهد و مدارک تاریخی پدید آمده است حاصل شود یا ممکن است به نحوی بسیار قیاسی، از کشف آن چه که آرتور استینج‌کامب «قیاس‌های علی معنادار بین نمونه‌ها» در جریان تحقیق تاریخی می‌نامند تولید شود... نکته بسیار مهم و اساسی در این راهبرد آن است که هیچ‌گونه کوششی برای تحلیل فاکت‌های تاریخی بر اساس الگوی کلی معمول صورت نمی‌گیرد» (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۱۵). وی ادامه می‌دهد که «در این راهبرد محقق به هیچ‌یک از نظریه‌های موجود متعهد نیست بلکه به کشف پیکربندی علی مشخص و مناسب برای تعلیل الگوهای مهم تاریخی تعهد دارد... در واقع در این نوع جامعه‌شناسی تاریخی تحقیق همواره یک پرسش تاریخی روشن را مطرح می‌کند. کجا، چگونه و چرا شورش‌های دهقانی علیه انقلاب فرانسه رخ داد و پاسخ‌ها چه پرتویی می‌توانند بر مسئله کلی اعتراضات جمعی در بافت و زمینه‌های در حال نوسازی بیفکنند؟ - همان‌گونه که چارلز تیلی در کتاب منطقه و آنده مطرح می‌کند، یا چرا برخی سلطنت‌های کشاورزی در حال تجاری شدن به دموکراسی و برخی دیگر به دیکتاتوری فاشیستی یا کمونیستی منجر شد؟» (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۱۶). اسکاچپول، نام این دسته از جامعه‌شناسان را «جامعه‌شناسان تاریخی تحلیلی» می‌نامد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۱۷).

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی تحلیل تطبیقی-تاریخی

تحلیل تطبیقی-تاریخی یکی از روش‌های تحقیق مهم در جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی است که می‌توان از آن در بررسی موضوعات مرتبط با نهادها، تغییرات نهادی و دگرگونی‌های بزرگ استفاده کرد. در این‌جا نیز باید آگاه بود که «تاریخ» مهم است و گفتنی است که زمانی که نهادها و تغییرات نهادی موضوع پژوهش قرار می‌گیرند بایستی به تاریخ رجوع کرد و از منظری تاریخی و با توجه به اصل «وابستگی به مسیر طی شده» آن موضوعات را مورد بررسی قرار داد (Mahoney, 2000). اگرچه اندیشمندان بسیاری به‌عنوان تاریخ‌نگار در سده‌های گذشته، چنین بینشی را ترویج داده‌اند،

اما، آنچه از اصل «بازگشت به تاریخ» در علوم اجتماعی مُراد می‌شود، حاصل تفوق دیدگاهی متفاوت و جدید در بررسی واقعیت‌های اجتماعی است (Tilly, 1984; North, 1990; Aminzadeh, 1992; Mahoney and Thelen, 2015).

همان‌گونه که پیش از این مطرح شد این کار یکی از بهترین راه‌های «شناخت» تغییرات پدیده‌ها و مطالعه نظام‌مند ساختارهای کلان و فرایندهای بلندمدت است که نه تنها امکان شناسایی ساختارهای موجود در زمان «حال» را فراهم می‌کند بلکه، به تبیین علل و پیامدهای این ساختارها نیز کمک می‌کند (Tilly, 1984: 11). از این بینش و روش تحت عنوان تحلیل تطبیقی-تاریخی یاد می‌کنند (Mahoney and Rueschemeyer, 2003). این روش یک دیدگاه پیکربندی‌شده کلان است (Thelen and Mahoney, 2015: 5) که دغدغه‌های اصلی‌اش تحلیل علی، تأکید بر فرایندها در طول زمان و کاربرد مقایسه‌های نظام‌مند و متن‌محور است؛ بعلاوه، در پی پاسخ به پرسش‌های بزرگ است (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 6-7). از نظر ماهونی و روشه‌مایر، این روش، از جامعه‌شناسی تاریخی مرسوم و نهادگرایی تاریخی متفاوت است، زیرا در جامعه‌شناسی تاریخی مرسوم از تفسیر و از رویکردهای پست‌مدرن نیز استفاده می‌شود و در نهادگرایی تاریخی، از مقایسه‌های نظام‌مندی که در این روش انجام می‌شود نیز خبری نیست (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 10-11).

روش تحلیل تطبیقی-تاریخی مبتنی بر هستی‌شناسی جدیدی از جهان اجتماعی شکل گرفته است که در گذشته و در دیگر روش‌ها وجود نداشته است (Streeck, 2015: 264). همچنین، دارای دغدغه‌های پراگماتیستی است (Thelen and Mahoney, 2015: 6-7). علی‌ساعی، در مورد این روش می‌گوید: «اگر پایه هستی‌شناسی روش تحلیل تطبیقی-تاریخی را بر این پیش‌فرض استوار سازیم که هر واقعه اجتماعی به مثابه یک مسئله پژوهش تاریخی از دو بعد پیچیدگی و عمومیت ترکیب یافته است، در این صورت واقعیت به مثابه یک کل ترکیب‌بندی‌شده قابل درک است که ما به آن هستی‌شناسی ترکیب‌گرایانه اطلاق می‌کنیم» (ساعی، ۱۳۹۲: ۶۱). افزون بر این، تلن و ماهونی می‌گویند که در دیدگاه‌های متأخر این روش، دوگانه فردگرایی و جمع‌گرایی از میان رفته است و برای نمونه، ایشان از پژوهش‌هایی مثال می‌زنند که در آن‌ها بر لحظات محتمل

^۱ به باور بسیاری، تاریخ و تحلیل تاریخی همیشه جزء اساسی جامعه‌شناسی بوده است (میلز، ۱۳۹۱: ۱۶۲؛ اسمیت، ۱۳۹۲: ۱۶؛ آبرامز، ۱۳۹۵: ۲۳). جالب اینکه از نظر استریک، تحلیل تطبیقی-تاریخی، متفاوت از آن دیدگاه فلسفه تاریخی‌ای است که به صورت‌های مختلف در آثار توسیدید، ماکیاوولی و ابن‌خلدون و حتی مارکس وجود داشته است، چرا که تحلیل‌های این‌ها همگی به‌نوعی غایت‌شناسانه و خطی بوده است (Streeck, 2015: 266).

ساختاری تأکید می‌شود لحظاتی که در آن‌ها، انتخاب‌های کنشگران و میزان عاملیت ایشان، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در سیر رخداد‌های آتی داشته باشد (Thelen and Mahoney, 2015: 6). از دید استریک، ویژگی‌های این روش عبارت است از: ۱) تأکید بر ساختارها به جای کنش که توسیدید به آن توجه نداشت؛ ۲) تأکید بر نظریه به جای استراتژی که ماکیاولی به آن توجه نداشت؛ ۳) تأکید بر تبیین موارد مشخص به جای به دست دادن قوانین جهان‌شمول که ابن‌خلدون به آن توجه نداشت؛ و ۴) تأکید بر منطق احتمالی تاریخ به جای ویژگی‌های ضروری در مورد مسیر جوامع که مارکس به آن توجه نداشت (Streeck, 2015: 267-272). به جرأت می‌توان گفت که این روش، عمر چندانی ندارد و هم‌اکنون تنها چند دهه است که در نتیجه تلفیق روش‌های مختلف، متولد شده است. بعلاوه، مطابق با دیدگاه‌های رایج در مورد روش تحلیل تطبیقی-تاریخی باید دانست که کشورهای دارای دولت، معمولاً موارد مناسبی برای تحلیل تطبیقی-تاریخی هستند که می‌توان در این‌ها حداقل سه موضوع را مورد بررسی قرار داد: انقلاب‌ها، خدمات اجتماعی، رژیم‌های اقتدارگرا و دموکراتیک (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 14).

روش‌شناسی تحلیل تطبیقی-تاریخی

ساموئل هانتینگتون، زمانی در مورد اهمیت بررسی تطبیقی و تاریخی گفته بود که تغییرات سیاسی موضوع بحث قرار نمی‌گیرند، چون سیاست تطبیقی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد (Huntington, 1971: 283). از نظر وی، بررسی تغییرات سیاسی، شامل بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها در طول زمان و مکان است (Huntington, 1971: 284). ریگین و زارت نیز در این باب می‌گویند که ویژگی خاص جامعه‌شناسی در این است که از طریق مطالعات تطبیقی می‌تواند امکان تعمیم را فراهم کند و همین ویژگی است که آن را متفاوت از پژوهش کلاسیک تاریخی، فلسفه اجتماعی و فلسفه تاریخ می‌کند (Ragin and Zaret, 1996: 731). آن‌ها، دو روش وبر و دورکیم را از منظر تکنیک‌های پژوهش تطبیقی با یکدیگر مقایسه کرده و نتیجه گرفتند که هر دو هم تعمیم و هم تبیین را انجام داده‌اند ولی، هر کدام به نحو متفاوتی به این مهم دست یازیدند (Ragin and Zaret, 1996: 731). از نظر ایشان، روش پژوهش وبر، مورد محور^۱ و روش پژوهش دورکیم، متغیر محور^۲ است، بعلاوه، واحد تحلیل، روش علت‌یابی، تبیین بسنده و منطق تحلیل در پژوهش هر یک متفاوت از دیگری است. با این همه، از نظر ایشان، می‌توان این دو روش را

¹ case-based

² variable-based

با یکدیگر ترکیب کرد و از این طریق روش تحلیل تطبیقی-تاریخی را ابداع کرد (Ragin and Zaret, 1996: 731).

بنابراین، در این جا ترکیبی از استقرا و قیاس صورت می‌پذیرد که البته نظریه‌محور و فرضیه‌محور است. ریگین و زارت باور دارند که این روش را می‌توان با ارائه فرضیه‌هایی متشکل از پیکربندی‌ای از علل لازم و کافی، به صورت درون‌موردی^۱ یا میان‌موردی^۲، در باب موضوع تحقیق به کار برد؛ چارلز ریگین، در نهایت، نام این روش را تحلیل تطبیقی کیفی^۳ می‌گذارد (ریگین، ۱۳۸۸). شاید مهم‌ترین و برجسته‌ترین نمونه کلاسیک این نوع پژوهش، کتاب تدا اسکاچپول، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی (۱۳۸۹) باشد که سال‌ها پس از انتشارش، از این جهت، همچنان به‌عنوان یک اثر مهم لحاظ شده و بینش و روش موجود در آن، در مهم‌ترین دانشگاه‌های جهان آموزش داده می‌شود (Lange, 2013: 18). در این نوع تحلیل تطبیقی-تاریخی کوشش می‌شود تا «پیکربندی علی ثابتی که ضرورتاً (و نه احتمالاً) با هم ترکیب می‌شوند شناسایی و نتایج موضوع توضیح داده شود» (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۲۰). در مورد واحد تحلیل در این روش، آنگونه که روشه‌مایر و ماهونی می‌گویند، در تحلیل تطبیقی-تاریخی می‌توان یک کشور، واحد سیاسی یا یک دولت-ملت را انتخاب و دوران‌های مختلف موجود در آن را با یکدیگر مقایسه کرد (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 14).

در مورد نحوه گردآوری داده‌ها در این روش نیز باید دانست که «جامعه‌شناسانی که پژوهش تطبیقی و تاریخی را با هم ترکیب می‌کنند به تحقیقی مبادرت می‌کنند که تحلیل ثانوی نامیده می‌شود» (گیدنز، ۱۳۹۲: ۱۷۹). یعنی، این پژوهش، با رجوع به منابع ثانویه انجام می‌شود یا آن‌گونه که اسکاچپول می‌گوید، این تحلیل با بررسی «منابع در دسترس» صورت می‌گیرد: «روش مقایسه‌ای محدود به منابعی است که تا زمان مطالعه در دسترس قرار دارد. وظیفه محققى که به روش مقایسه‌ای کار می‌کند این نیست که اطلاعات جدید تاریخی برای مطالعات تاریخی - اجتماعی ارائه دهد... چراکه محقق مذکور برای ورود به مباحث فوق، نه وقت کافی دارد و نه مهارت لازم در عوض محقق باید تأکید بیشتری بر آثاری که از نظر منطقی با بحث و استدلال روش مقایسه تاریخی مربوط هستند داشته باشد» (اسکاچپول، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳).

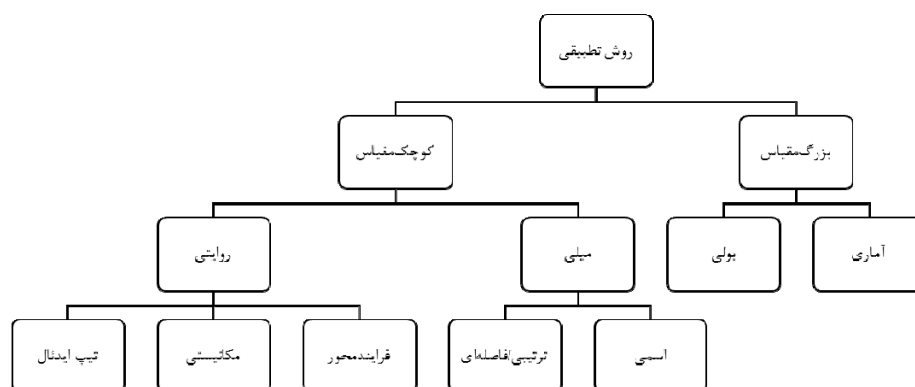
بعلاوه، در مورد تحلیل داده‌ها، باید دانست که به‌طور کلی، دو نوع روش تحلیل تطبیقی-تاریخی وجود دارد: بزرگ‌مقیاس Large-N و کوچک‌مقیاس Small-N که بسته به تعداد موارد بایستی یکی از این‌ها انتخاب شود. متیو لانگ توضیح می‌دهد که در پژوهش‌هایی که به‌طور تقریبی بیش از

¹ within-case analysis

² cross-case analysis

³ qualitative comparative analysis (QCA)

۳۰ مورد را مطرح نظر قرار می‌دهند بایستی از نوع ابتدایی و در پژوهش‌هایی که تعداد کمتری (حدود دو تا ۱۰ مورد) را بررسی می‌کنند بایستی از نوع دوم استفاده شود که این دومی خود بر دو نوع روایتی^۱ و میلی^۲ است (Lange, 2013: 86-87). نمودار ۱ انواع روش‌های تطبیقی-تاریخی را نشان می‌دهد:



نمودار ۱- انواع روش‌های تطبیق در تحلیل تطبیقی-تاریخی^۲

منبع: (Lange, 2013: 86)

¹ narrative

² Millian

اولین بار جیمز استوارت میل بود که به استفاده از روش تفاوت و تشابه در پژوهش‌های علوم انسانی اشاره داشت. به‌طور خیلی خلاصه، روش توافق یعنی همه تفاوت‌ها را کشف کنیم و تشابه بسیار اساسی را بیرون بکشیم و روش تفاوت یعنی همه شباهت‌های موجود را بررسی کرده و سپس تفاوت بسیار اساسی را کشف کنیم (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۲۰-۵۲۱).

^۳ روش تطبیق بولی برآمده از جبر بولی است که در آن مقدار متغیرها درست یا غلط (یک و صفر) است.

باری، می‌توان این روش‌ها را با یکدیگر تلفیق نیز کرد و از این طریق به تبیین بهتر موضوع کمک نمود (Falleti and Mahoney, 2015: 225-226). در جدول شماره ۱ می‌توان انواع شیوه‌های تلفیق روش‌های تحلیل تطبیقی-تاریخی را مشاهده کرد:

جدول ۱- انواع استراتژی‌های تلفیق روش‌های تحلیل تطبیقی-تاریخی

جور کردن الگو	جستجوی فرایند	روایت علی	تطبیق بزرگ‌مقیاس
قوت: آزمون نظریه؛ بینش قانون مدار نمونه: پیازه ۱۹۷۵	قوت: بینش قانون مدار نمونه: لانگ ۲۰۰۹	قوت: برای پیدا کردن همبستگی کاذب؛ نظریه‌سازی و آزمون نظریه نمونه: هوبر و استفانز ۲۰۰۱	
قوت: آزمون نظریه نمونه: لوبرت ۱۹۹۱	قوت: نظریه‌سازی و آزمون نظریه نمونه: چارد ۲۰۰۱	قوت: نظریه‌سازی و آزمون نظریه نمونه: اسکاچپول ۱۹۷۹	تطبیق میلی
قوت: آزمون نظریه نمونه: لیبرت ۱۹۹۱	قوت: نظریه‌سازی نمونه: لیبرمن ۲۰۰۳	قوت: اعتبار داخلی؛ نظریه‌سازی نمونه: بندیکس ۱۹۷۸	تطبیق روایی

منبع: (Lange, 2013: 133)

چارچوب مفهومی

برای شناخت فرایندی یک موضوع در قالب تحلیل تطبیقی-تاریخی بایستی مفاهیم وابستگی به مسیر طی شده، توالی و فرایند ایضاح گردند. از نظر متیو لانگ وابستگی به مسیر طی شده دو ویژگی دارد: (۱) در یک بزنگاه تاریخی یا در یک دوره زمانی مشخص حضور یا عدم حضور یک علت، مسیر تاریخی را تغییر می‌دهد؛ (۲) فرایندهای طولانی مدت در گذر زمان و در عبور از بزنگاه‌های تاریخی مختلف، تقویت می‌شوند (Lange, 2013: 75). در نتیجه، تحلیل‌گران تطبیقی-تاریخی از این مفهوم در مورد تغییرات نهادی استفاده می‌کنند (Lange, 2013: 77). بعلاوه، باید دانست که تحلیل‌هایی که مبتنی بر وابستگی به مسیرند همیشه نظریه‌محور و متکی به متغیرها و شاخص‌هایند (Mahoney, 2000: 507-508). از نظر جیمز ماهونی، ویژگی‌های تحلیل‌های مبتنی بر وابستگی به مسیر متوجه سه مسئله‌اند:

۱. این تحلیل‌ها شامل بررسی فرایندهای علی‌ای می‌شوند که به رخدادهایی که در ابتدا در

توالی‌های تاریخی رخ داده‌اند حساس‌اند و مطابق با همین می‌توان گفت که ترتیب و زمان وقوع رخدادها باعث تفاوت میان آن‌ها می‌شود (Mahoney, 2000: 510)؛

۲. در یک توالی وابسته به مسیر، رخداد‌های تاریخی ابتدایی، واقعه‌های احتمالی‌اند که نمی‌توان آن‌ها را مبتنی بر رخداد‌های پیشین یا «شرایط ابتدایی» تبیین کرد؛ بنابراین، همان‌گونه که جک گلدستون نیز توضیح داده است، پیامدها پیشاپیش از طریق مجموعه‌ای از شرایط ابتدایی تعیین نشده‌اند (Mahoney, 2000: 511)؛

۳. با وقوع رخداد‌های احتمالی و شکل‌گیری توالی‌های وابسته به مسیر که توسط الگوهای علی جبرگرایانه نسبی یا چیزی که می‌توان آن‌را «اینرسی» نامید مشخص می‌شوند، تمایل به تکرار فرایندها بیشتر می‌شود (Mahoney, 2000: 511).

ماهونی در اثری که چند سال بعد با روشه‌مایر در مورد روش تحلیل تطبیقی-تاریخی نگارش و ویرایش کرده است توضیح می‌دهد که مفهوم وابستگی به مسیر امکان دقت بیشتری را برای تحلیل تطبیقی-تاریخی به همراه می‌آورد؛ این مفهوم از ترکیب دو مفهوم «بزنگاه‌های تاریخی» و «خط‌سیرهای تاریخی» تشکیل شده است (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 209). نکته متمایز روش تحلیل تطبیقی-تاریخی از تبیین‌های مبتنی بر علت‌های ثابت — که این‌ها می‌تواند سه شکل داشته باشد، یعنی کارکردگرا، سیاسی و فرهنگی — در این است که در این روش به این نکته توجه می‌شود که عللی که باعث شکل‌گیری یک نهاد می‌شوند، لزوماً به تداوم آن نمی‌انجامند و این دو ممکن است از یکدیگر متفاوت باشند (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 214). به‌طور مشخص، بایستی ویژگی بارز این نوع تحلیل و نهادگرایی جدید را در این دانست که این روش با توجه به اهمیت دادن به اصل وابستگی به مسیر طی شده، از تلفیق رویکردهای فرهنگی و جامعه‌شناختی در مورد شکل‌گیری، تداوم و تغییر نهادها استفاده کرده است (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 216). ماهونی، توضیح می‌دهد که ویلیام سوول مفهوم وابستگی به مسیر را اینگونه تعریف می‌کند که آن‌چه زودتر رخ داده است بر پیامدهای ممکن رخداد‌هایی که بعد از آن اتفاق می‌افتند اثر می‌گذارد (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 218). از نظر ماهونی، وابستگی به مسیر عبارت است از توالی‌های تاریخی‌ای که در آن‌ها مجموعه رخداد‌های محتمل، منجر به شکل‌گیری الگوی نهادی با ترتیبات نهاد‌های مشخص یا زنجیره‌های رخدادی می‌شود که به یک پیامد واحد منتهی می‌شود (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 218-219). این تعریف، ترکیبی از احتمال در ابتدا و جبرگرایی در انتهای فرایندهای اجتماعی و سیاسی را در نظر می‌گیرد، به‌نحوی که در ابتدا برخی از عناصر احتمالی (عاملیت و تصمیم‌گیری) را شامل می‌شود ولی همین که یک مسیر طی شود، «بدیل‌های

احتمالی دیگر» به تدریج محو می‌شوند و یک مسیری جبری طی خواهد شد و حتی در شرایط دیگر تکرار خواهد شد (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 219).

پیرسون توضیح می‌دهد که «استدلال‌ها در علوم اجتماعی گاهی به این شکل درمی‌آیند: «نظم زمانی رخدادها یا فرایندها تأثیر مهمی در نتیجه دارد». در این موارد آرزو می‌کنیم نه فقط «مقدار» برخی متغیرها، بلکه زمان وقوع آن‌ها را نیز بدانیم. نه تنها می‌خواهیم درباره «چه چیز» بدانیم، بلکه می‌خواهیم «چه زمانی» را نیز بدانیم... در واقع، دیرزمانی است محققان بزرگ تأکید کرده‌اند که نظم زمانی ممکن است عنصر مهمی در تبیین باشد. در تحلیل‌های مختلف مدعاهای کاملاً متمایزی (اگرچه گاهی اوقات مبهم) درباره نقش توالی وجود دارد. درباره چگونگی متمایز ساختن این استدلال‌ها ایده‌هایی دارم و معتقدم آن‌ها می‌توانند قدرت درخور ملاحظه‌ای برای تبیین پدیده‌های اجتماعی به ما بدهند. شناخت اهمیت توالی‌ها به تقویت مدعای من در این باره می‌انجامد؛ مدعایی در این خصوص که بررسی نظام‌مند فرایندهایی که به مرور زمان بروز می‌کنند باید در علوم اجتماعی محوریت داشته باشد» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۱۰۳). برای نمونه، در کار برینگتون مور نیز شاهد همین نوع تحلیل هستیم؛ مور، علاوه بر اینکه کشورهای مختلف را با یکدیگر مقایسه می‌کند، توالی‌های متعددی که هر کدام به دیکتاتوری یا دموکراسی منجر می‌شود را با یکدیگر مقایسه می‌کند (Falleti and Mahoney, 2015: 211). سیر توالی شکل‌گیری دموکراسی پارلمانی انگلیس به ترتیب زیر است:

صلح سلطنتی (رخداد الف) ← تجاری شدن کشاورزی (رخداد ب) ← نابودی کشاورزی سنتی (رخداد ج) ← ظهور بورژوازی قدرتمند (رخداد د) ← دموکراسی پارلمانی (پیامد)

شکل اول - توالی دموکراتیزاسیون مطابق نظریه برینگتون مور

منبع: (Falleti and Mahoney, 2015: 211)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود مجموعه‌ای از رخدادها در کنار یکدیگر منجر به یک پیامد مشخص می‌شوند که این‌ها جملگی یک توالی را شکل می‌دهند. فالتی و ماهونی بیان می‌کنند که در توالی‌ها، رخدادهایی وجود دارند که می‌توانند (به صورت بالقوه یا بالفعل) چندین بار رخ دهند و به همین دلیل این‌ها از نظر «علمی» قابل مقایسه‌اند. در ادامه، توضیح می‌دهند که در تبیین با رخدادها، واقعه‌ها یک بار اتفاق می‌افتند و قابل مقایسه با یکدیگر نیستند؛ و مبتنی بر همین تفاوت می‌توان گفت که رخدادها، دارای ویژگی‌های متعددی‌اند که می‌توان آن‌ها را بر حسب سطح تحلیل، دوام، قلمرو تغییر و غیره بررسی و مقایسه کرد. برای نمونه، انقلاب یک رخداد است، اما قتل مارتین لوتر کینگ، رکود عظیم، جنگ جهانی اول، کودتای ۱۹۷۳ در شیلی واقعه هستند. نکته جالب در

این است که واقعه‌ها را نیز می‌توان همچون رخداد در نظر گرفت و تحلیل و مقایسه کرد، فقط بایستی با انتزاع از آن، مفاهیم کلی‌ای را به دست داد که از این طریق بتوان آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد. برای مثال، می‌توان نمونه‌های بالا را به ترتیب در قالب قتل، رکود، جنگ و کودتای نظامی مفهوم‌پردازی کرد و با نمونه‌های مشابه مقایسه کرد (Falleti and Mahoney, 2015: 212-213).

افزون بر این، در تشریح تفاوت میان توالی و فرایند، بایستی گفت که توالی در واقع یک صحنه از تاریخ است که در آن سیر رخدادها به یک پیامد مشخص منتهی شده است. اما، فرایند، نوعی از توالی است که در آن رخدادهای منظم همزمان، در یک مجموعه فعالیت‌های منسجم واحد رخ می‌دهند. فرایندها اغلب، گذار از یک موقعیت به موقعیتی دیگرند. دموکراتیزاسیون، بسیج اجتماعی، خصوصی‌سازی، آزادسازی بازار کار و تمرکززدایی از بارزترین فرایندها هستند (Falleti and Mahoney, 2015: 214). تلاش ما در این‌جا تدوین یک برنامه پژوهشی برای تحلیل تطبیقی-تاریخی موانع فرایند دموکراتیزاسیون در سیر توالی‌های تاریخ معاصر ایران است که می‌توان آن‌ها را با شناسایی بزنگاه‌های تاریخی از یکدیگر تفکیک کرد. فالاتی و ماهونی در بحث توالی‌ها و فرایندها توضیح می‌دهند که در بررسی آن‌ها بایستی به چهار مطلب توجه داشت:

۱. توالی‌ها را می‌توان بر حسب اینکه رخدادهای آن‌ها چگونه به صورت علی ساخته شده‌اند تقسیم‌بندی کرد و به این ترتیب می‌توان میان توالی‌های علی^۱ و توالی‌های صرفاً زمانی^۲ تفکیک قائل شد (Falleti and Mahoney, 2015: 216)؛ زنجیره‌ای از روابط علی نشان داده می‌شود که با متغیر علت (X) به عنوان علت آغاز می‌شود و در زنجیره‌ای علی از رخدادها الف، ب، ج (A, B, C) به معلول (Y) منتهی می‌شود، که بارزترین نمونه آن مدل راستو از دموکراتیزاسیون است (Falleti and Mahoney, 2015: 216-217). اما، در توالی‌های صرفاً زمانی، رابطه علی میان رخدادها وجود ندارد بلکه رخدادها از نظر زمانی (دوام، ترتیب، سرعت یا زمان‌بندی) برای وقوع پیامدها مهم‌اند، که کار مهم رابرت دال در مورد دموکراتیزاسیون در این دسته قرار می‌گیرد؛ با توجه به همین منطق، رابرت دال می‌گوید که اگر لیبرالیزاسیون^۳ (مبارزه) پیش از همه‌گیر شدن^۴ (مشارکت) رخ دهد، رژیم پلی‌آرشی دارای ثبات بیشتری خواهد بود و لزوماً میان این‌ها یک رابطه علی برقرار نیست (Falleti and Mahoney, 2015: 218)؛

¹ causal sequences

² strictly temporal sequences

³ liberalization

⁴ inclusiveness

۲. ترتیب (نظم) و سرعت رخدادها می‌توانند به صورت علی در شکل‌گیری پیامد مؤثر باشند (Falleti and Mahoney, 2015: 216)؛ بنابراین، دو نوع استدلال داریم: استدلال‌های مبتنی بر ترتب توالی‌ها^۱ و استدلال‌های مبتنی بر سرعت توالی‌ها^۲ (Falleti and Mahoney, 2015: 218).

۳. مشخص کردن نقش و تأثیر مراحل ابتدایی در توالی در شکل‌گیری کل توالی مهم است. در این جا میان دو نوع فرایندهای خودبازتولیدکننده^۳ و فرایندهای واکنشی^۴ تفاوت قائل می‌شویم (Falleti and Mahoney, 2015: 216)؛

۴. با توجه به اینکه الگوی بازتولیدی شامل فرایند تداوم، گسترش یا کاهش باشد می‌توان از سه نوع فرایند خودبازتولیدکننده بحث کرد: فرایندهای مستمر^۵، خودافزاینده^۶ و خودکاهنده^۷ (Falleti and Mahoney, 2015: 216).

نکته پایانی در این است که دو اصل منطقی در روش «جستجوی فرایند» وجود دارد که در هر دو، تکیه‌گاه اصلی، فرضیات ارائه شده در بخش نظری است. اصل منطقی در یکی استقرایی و در دیگری قیاسی است: (۱) در جستجوی فرایند استقرایی^۸، فرضیات، از طریق بررسی شواهد تجربی به دست می‌آیند و برای ساختن نظریه^۹، کارآمد است؛ و مطابق با این منطق اجازه داده می‌شود که میان نظریه و مشاهدات رفت‌وآمد صورت گیرد؛ در این روش محقق باید اجازه دهد که رخدادها و آثارشان «خود داشته‌های خود را بیان کنند»^{۱۰}؛ (۲) در جستجوی فرایند قیاسی^{۱۱}، از فرضیات برای آزمون جستجوی فرایند^{۱۲} استفاده شده که آن‌ها خود از جستجوی فرایند استقرایی اولیه یا به صورت به صورت نظری به دست آمده‌اند؛ ویژگی بارز این نوع جستجوی فرایند، افزایش تمرکز بر فرضیات است، تا با آزمون و مشاهده رخدادها در میان موارد مختلف، اعتبار آن فرضیات سنجیده شود (Falleti and Mahoney, 2015: 229-230).

¹ ordered sequential arguments

² paced sequential arguments

³ self-reproducing processes

⁴ reactive processes

⁵ continuous

⁶ self-amplifying

⁷ self-eroding

⁸ inductive

⁹ theory development

¹⁰ speak for themselves

¹¹ deductive

¹² process tracing test

روش تحقیق

فالتی و ماهوی در مورد روش تحلیل تطبیقی-تاریخی میلی بیان می‌کنند که دو روش توافق و تفاوت جزو روش‌های مورد محورند؛ از نظر ایشان، در روش توافق محقق با بررسی مواردی که پیامد مشابهی دارند، علل مختلف و مؤثر میان آن‌ها را بررسی و مشابهات را حفظ و افتراق‌ها را حذف می‌کند، یعنی آن‌هایی را که برای وقوع پدیده ضروری نیستند را حذف می‌کند. بنابراین، مشابهات، همان عوامل ضروری در وقوع پدیده‌اند. در مقابل، در روش تفاوت، محقق موردی را بررسی می‌کند که در آن مورد، پیامد و موضوع مورد بررسی وجود دارد و قابل مشاهده است و آن را با مواردی مقایسه می‌کند که در آن موارد، پیامد مورد نظر وجود ندارد؛ در نتیجه، در این روش علل مشابه کشف شده، به‌عنوان عللی که برای وقوع کافی نیستند در نظر گرفته می‌شوند. سپس، می‌توان علل کافی برای وقوع پدیده را نیز به‌دست آورد. از منظر این مقاله، می‌توان روش توافق را زمانی را به‌کار بست که در تمام دوران‌های مورد بررسی، پیامد مشابه‌ای همچون توسعه‌نیافتگی وجود داشته باشد، که احتمالاً به همین ترتیب است. بنابراین، در این موارد بایستی با استفاده از روش تفاوت، تفاوت میان این دوره‌ها نیز مشخص گردد و از این جهت، علل لازم و کافی مؤثر بر فرایند «توسعه» در ایران، «تبیین» گردند.

مدرنیته و دموکراتیزاسیون در ایران

بسیاری بر این باورند که آغاز آهنگ مدرنیته و «نوسازی» در ایران، با اصلاحات عباس میرزا و به‌صورت نمادین، با پرسش در مورد دلایل شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس آغاز شد (طباطبایی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۸؛ آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۳)، اما، از آنجایی که این دوره، کوتاه و همچنین با فرازونشیب‌های بسیاری همراه بوده است و همچنین پس از آن به‌دلیل طولانی بودن دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه، که با صدراعظمی امیرکبیر (با اجرای برنامه‌های کلان نوسازی) نیز در آغاز شروع شده بود (آدمیت، ۱۳۸۹: ۷۰؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۱)، با تسامح، نقطه آغاز آهنگ نوسازی در ایران را از این دوران به بعد در نظر می‌گیریم. آن‌چه اهمیت امیرکبیر را برای ما دوچندان می‌کند این است که وی از نظر سیاسی نیز به‌دنبال تحولات بسیاری در مسیر نوسازی بوده است که مهم‌ترین آن‌ها به‌قول خودش اندیشه «کنسٹیپوسیون» بوده است (آدمیت، ۱۳۸۹: ۲۲۳؛ آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۵).

اما، دوران بعدی، با مرگ ناصرالدین‌شاه و روی کار آمدن مظفرالدین‌شاه همراه است. مهم‌ترین رخداد دوره زمامت این شاه بیمار، وقوع انقلاب مشروطه است و به همین دلیل از این دوران به دوران مشروطه یاد می‌کنیم. پس از مرگ مظفرالدین‌شاه و با روی کار آمدن پادشاهان بعدی

(محمدعلی‌شاه و احمدشاه) باز شاهد وقایع مختلفی حول و حوش همان واقعه مشروطه هستیم، بنابراین، از نظر ما، می‌توان این دوران را ذیل عنوان «دوران مشروطه» تقسیم‌بندی کرد. منتهی، با وقوع کودتای رضاخان، شرایط سیاسی ایران وارد فاز جدیدی شد و ماهیت دولت نیز متحول شد، نخبگان سیاسی جدیدی روی کار آمدند و بسیاری از اجزای دولت در ایران به اصطلاح «مدرن» شد. از این دوران، که ترتیبات نهادی جدیدی شکل گرفت، تحت عنوان «پهلوی اول» یاد خواهیم کرد. پس از آن، با سقوط رضاشاه، به دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ می‌رسیم که بسیاری این دوران را یکی از مهم‌ترین عرصه‌های پرتلاطم و پرمناقشه تمرین دموکراسی در تاریخ این مرز و بوم قلمداد می‌کنند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵-۶؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۰۸-۲۰۹). از آنجایی که این دوران، در بزنگاهی مهم، به ملی شدن صنعت نفت در ایران منتهی شد، از آن به عنوان «دوران ملی‌گرایی» یاد خواهیم کرد. پس از این دوران و با وقوع کودتا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاهد بازگشت اقتدارگرایی دوباره در ایران هستیم که با روی کار آمدن محمدرضاشاه تا وقوع انقلاب اسلامی، «دوران پهلوی دوم» نامیده شده است. انقلاب اسلامی، پادشاهی ۲۵۰۰ ساله در ایران را از بین برد و شرایط و ترتیبات نهادی کاملاً جدیدی را پایه‌گذاری کرد. از دوران پس از انقلاب با عنوان «دوران جمهوری اسلامی» یاد خواهیم کرد. باید گفت که هرچند برخی از ترتیبات نهادی و رویه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی پیشین تکرار شده است، اما، با تکوین برخی نهادهای جدید و همچنین تدوین و اجرای قانون اساسی، در بسیاری از عرصه‌ها رویه‌های کاملاً متفاوتی به اجرا درآمد و پذیرفته شد. قابل توجه است که در این دوران، دولت‌های بسیار متفاوتی روی کار آمده‌اند و هرکدام سیاست‌های بسیار متفاوتی را اجرا کرده‌اند (مخصوصاً در دو بزنگاه مهم، یکی با وقوع جنگ و دیگری بعد از سال ۱۳۶۸ که بزنگاه تاریخی مهمی در تغییر سیاست‌های اقتصادی کشور است).

تبیین مسئله دموکراسی در ایران

دوران مدرن ایران، به‌نوعی با روی کار آمدن قاجاریان و شروع جنگ‌های ایران و روس آغاز می‌شود. دوره جنگ‌های ایران و روس، نقطه آغاز داستان ایران مدرن است اما، شاید مهم‌تر از آن، دوره اصلاحات نهادی امیرکبیر باشد که به‌نظر می‌رسد، اقدامات امیرکبیر و همچنان بسیاری از نخبگان، روشنفکران و مردم در آن «بزنگاه تاریخی» و سال‌های آتی، تأثیر مهمی در ترتیبات نهادی دوران‌های بعدی، مخصوصاً در دوره مشروطه، داشت. دوره مشروطه، یک نقطه عطف در تکوین و توسعه «نهادهای دموکراتیک» بود. مهم‌ترین هدف «مشروطیت»، برقراری «حکومت قانون» و برقراری «برابری حقوقی»، از طریق افزایش «مشارکت» و «رقابت سیاسی» بود که به دلیل وجود موانع یادشده، هدف مزبور به محاق رفت و پیامدش در نهایت ایجاد یک نظام سیاسی متمرکزتری

بود که در دهه‌های آتی، اگرچه به تکوین «دولت مدرن» در ایران کمک کرد، اما، به دلیل تشدید فرایند «توسعه‌نیافتگی»، بیش از پیش، باعث «شکاف دولت و ملت» شد. در مورد نقش «نظام جهانی» در این دوره تاریخی، فریدون آدمیت توضیح می‌دهد که سیاست روس و انگلیس در سیر حکومت مشروطیت در جهت منفی بود (آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۸۹-۱۹۰). بعلاوه، «در حالی که تحولات و واکنش‌های داخلی به تعطیلی مجلس اول منجر شده بود، فشارهای خارجی نیز به انحلال مجلس دوم انجامید» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۷). بهار نیز در این مورد می‌گوید: «در واقع کمتر کسی از عقلا بود که امیدی به بقای کشور داشته باشد و مداخلات دولت روس امید را در قلوب حساس‌ترین فرد ایرانی می‌کشت و فقط معجزی می‌توانست ایران را از شر مداخلات روسیه و از زیر بار یأس و سخنان زهرآگین زعمای بدبخت و مأیوس نجات دهد» (بهار، ۱۳۹۲: ۱۶). مداخله خارجی در این حد که حتی سرباز مست روسی به خود اجازه می‌داد که وارد حرمرسرای شاهی شود؛ یا مهم‌تر، آنگونه که بهار نقل می‌کند در کابینه سپهدار موفق شدند سندی را تنظیم کنند که به موجب آن دولت روس و انگلیس می‌توانستند در امور مالی ایران مداخله کنند که البته اجرایی نشد (بهار، ۱۳۹۲: ۲۴). به بیانی دیگر، سرنوشت این دوره نیز به دلیل «روی کار ماندن درباریان پیشین» در کنار دو عامل «سیاست بیگانگان» و «آلودگی و پراکندگی ایرانیان»، تداوم راه‌ورسم قدیم و شکست سیاسی بود (یزدانی، ۱۳۷۶: ۱۴۲).

افزون بر آن فرصت تاریخی که دود شد و به هوا رفت، در طی دوران موسوم به ملی‌گرایی، از سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، فرصت تاریخی منحصربه‌فرد دیگری برای مردم این مرز و بوم مهیا شد تا با تقویت دولت و نهادهای مدنی و دموکراتیک بتوانند از دام «استبداد» تاریخی و دور باطل آن رهایی یابند ولی، این فرصت نیز به دلیل همان مجموعه موانع پیکربندی شده به محاق رفت. در این جا گفتنی است که وقوع کودتای سال ۱۳۳۲ نشانی از ایفای نقش سلبی تمامی آن‌ها بود. فخرالدین عظیمی در کتاب *بحران دموکراسی در ایران* (۱۳۹۱) که دموکراسی را به معنای «حکومت انتخابی یا پارلمانی» تعریف کرده است، از این سال‌ها به عنوان «آزمون و تجربه دموکراسی در ایران» یاد می‌کند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵) و در مورد کیفیت آن در جایی دیگر توضیح می‌دهد که «ناتوانی مجلس در پرداختن به قانونگذاری و سایر وظایف، همراه با درگیری‌ها و اختلافات داخلی آن به بی‌ثباتی بنیانی جامعه سیاسی ایران کمک می‌کرد. این بی‌ثباتی به نوبه خود بر ناتوانی‌های مجلس تأثیر متقابل می‌گذارد و نابسامانی‌ها دستاویز کسانی می‌شود که ایران را برای هیچ شکلی از دموکراسی آماده نمی‌انگاشتند» (عظیمی، ۱۳۹۱: ۲۴۰). از این جهت، به نظر می‌رسد که گریز و گزیری از آن دور باطل نبوده است و تاریخ همواره برای ایرانیان تکرار شده است.

در یک «بزننگاه تاریخی» دیگر، یعنی در زمان انقلاب سفید، نیز تحولات جدیدی در جامعه ایران رخ داد که این دوره نیز زمان مناسبی برای بررسی وضعیت «نهادهای دموکراتیک» و عوامل مؤثر بر

آن است. در این‌جا، اگرچه ساختار اجتماعی ایران تغییراتی شگرفی را تجربه کرد اما، بیش از سود و منفعت، تالی‌هایی منفی‌ایی برای «توسعه» و «توسعه‌ی نهادهای دموکراتیک» در ایران به‌همراه داشت. در این «بزنگاه تاریخی» نیز همچون دیگر «بزنگاه‌های تاریخی» بررسی‌شده، شاهد وضعیت «توسعه‌نیافتگی نهادهای دموکراتیک» و «شکاف دولت و ملت» هستیم. بنابراین، در این مورد نیز می‌توان مشاهده کرد که برنامه‌های «نوسازی» یا آنچه می‌توان «نوسازی» نامید، بیش از آن‌که منجر به «توسعه» شود منجر به «توسعه‌نیافتگی» شدند، که پیامد این وضعیت، به‌نظر می‌رسد که وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود. در «بزنگاه تاریخی» انقلاب اسلامی اکثر نهادهای سیاسی (انتخابات، رسانه‌ها و مطبوعات آزاد، دادگاه‌ها، شهروندی) تحت تأثیر «نهادهای استبدادی و اقتدارگرا» بودند. از این جهت، وقوع انقلاب اسلامی پاسخ بدیلی به آن وضعیت خفقان‌آور بود.

تا کنون، نتایج بررسی داده‌ها نشان داد که به دلایل ریشه‌دار تاریخی، «نهادهای دموکراتیک»، به غیر از سال‌هایی محدود از دوره‌های تاریخ معاصر ایران، در شرایط مطلوبی نبودند. در این راستا، گفتنی است که در برخی از «بزنگاه‌های تاریخی» ایران مدرن، یعنی در زمان اصلاحات امیرکبیر و غیره، «توانایی دولتی» در ایران بالا بوده است که اگر با وضعیت مطلوبی از نظر سطح متغیرهای اساسی این پژوهش همراه می‌شد این‌ها احتمالاً می‌توانستند به یک «فرصت تاریخی» مهم برای تکوین، توسعه و تحکیم «نهادهای دموکراتیک» در ایران منتهی شوند. وضعیت مطلوب از نظر سطح دموکراسی و «نهادهای دموکراتیک» تنها تا حدودی در سال‌های مشروطه و ملی کردن صنعت نفت مهیا شده بود که این‌ها نیز اگر با «توانایی دولتی» بالا و درجه مطلوب دیگر متغیرهای این پژوهش، همراه می‌شدند، می‌توانستند شرایط «توسعه پایدار» و «گذار به نظم دسترسی‌باز» را برای ایران فراهم آورند. مشکل اساسی ایران در طی سال‌های مورد بررسی این بوده که هیچ‌زمان موفق نشده است، یک دولت قوی را در کنار شرایط مناسب و دموکراتیک برای تکوین «نهادهای دموکراتیک» تجربه کند. این نکته را می‌توان در ترکیب «پیکربندی‌شده»ی موانع نیز مشاهده کرد. بی‌تردید نقش مثبت نظام جهانی و ساختار اجتماعی و طبقاتی پیشین، دولت قوی، سطح بالای شبکه‌های اعتماد، سطح پایین نابرابری گروهی، کنترل گروه‌های خودسر نظامی و نقش سازنده فرهنگ سیاسی و سازمان‌های سیاسی موجود در جامعه، می‌توانست به «توسعه» ایران منتهی گردد. در هیچ‌یک از «بزنگاه‌های تاریخی» مورد بررسی شاهد شکل‌گیری این الگو نبوده‌ایم. بنابراین، در زمانی که تمامی متغیرهای مزبور در وضعیت سلبی‌شان بودند، وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ یک نتیجه منطقی بود.

پس از انقلاب اسلامی، ترتیبات نهادی سابق برچیده شد و با توجه به فرایند «اسلامی کردن»، نهادهای سیاسی جدیدی در ساختار سیاسی و نظام قدرت ایران تکوین یافتند. در این میان، با توجه به تقاضا و خواست عمومی برای «مشارکت سیاسی»، فضای مناسبی برای توسعه «نهادهای

دموکراتیک» فراهم آمد. اما، با وقوع جنگ میان ایران و عراق و «رادیکالیزه شدن» گفتمان حاکم بر نظام قدرت در ایران، عملاً فرصت لازم برای تحقق آن هدف نیز فراهم نیامد. در ادامه، در سال ۱۳۶۸ شمسی، شاید یکی از مهم‌ترین «بزنگاه‌های تاریخی» در ایران معاصر روی داد که به‌نظر می‌رسد تحولات موجود در آن، همچنان در «ترتیبات نهادی» کنونی نیز اثرگذار بوده است. در این سال، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی از دنیا رفت، قانون اساسی اصلاح شد و سیاست‌هایی تحت عنوان سیاست‌های «تعدیل ساختاری» اجرا گردید. اجرای این برنامه‌ها آثار مخربی بر دولت و جامعه ایران به‌جای گذاشت که شاید بتوان پیامد اصلی آن‌را همان «توسعه‌نیافتگی نهادهای دموکراتیک» و «شکاف دولت و ملت» قلمداد کرد. تحولات موجود در این دوره، به‌دلیل اجرای سیاست‌های «تعدیل ساختاری»، ایران را به دوران پیش از انقلاب و برنامه‌های «نوسازی» آن دوران برگرداند. به‌نظر می‌رسد که در نتیجه این تحولات، آن‌چه به‌عنوان یک «فرصت تاریخی»، در دوره انقلاب (یعنی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸) مهیا شده بود، همچون برخی از «فرصت‌های تاریخی» دیگر، در سال‌های پس از ۶۸، از میان رفت. اگرچه در برخی از سال‌های آتی، این «شکاف» شکسته شد، اما، در نهایت، عملاً وضعیت سابق، تداوم یافت. مقایسه این دوره، با دوره‌های پیشین نیز نشان می‌دهد که مجموعه موانع ثابتی همچنان منجر به تداوم وضعیت «توسعه‌نیافتگی نهادهای دموکراتیک» و «شکاف دولت و ملت» شدند. در طی این دوران، ضمن کاهش «توانایی دولتی» عملاً همانند بسیاری از دوره‌های پیش از انقلاب اسلامی، مخصوصاً دوران اجرای برنامه‌های «نوسازی» رضاشاه و «انقلاب سفید» محمدرضاشاه، عملاً دوباره از «فرصت تاریخی» به‌دست‌آمده برای توسعه پایدار به‌خوبی استفاده نشد و همان شرایط «توسعه‌نیافتگی» سابق احیاء گشت و تداوم یافت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظریه نوسازی (مدرنیزاسیون) امکانات فراوانی را برای فهم منطق دنیای جدید فراهم آورده است، منطقی که به تعبیر دورکیم حول مفهوم فرد (individual) ساخته و پرداخته شده است. اما این منطق دچار تالی‌های فاسدی نیز شده است از سویی، شکل‌گیری دولت‌های توتالیتر در نیمه اول سده بیستم و از سوی دیگر، به‌وجود آمدن بازارهای آزاد مبتنی بر فردگرایی مطلق و لسه‌فر. بعلاوه، از پیامدهای کاربست نظریات «نوسازی» در مورد کشورهای غیرغربی، شکل‌گیری تقسیم کار جهانی جدیدی مبتنی بر استثمار و مداخله (استعمار) کشورهای مرکزی در کشورهای حاشیه‌ای (جنوب، شرق، اسلامی، توسعه‌نیافته یا در حال توسعه، جهان سوم و غیره) است.

پیچیدگی‌های موجود در این کشورها بیش از کشورهای توسعه‌یافته است و به همین دلیل بایستی از طریق مطالعات تطبیقی-تاریخی و نقد نظریات تک‌خطی «نوسازی» و «شرق‌شناسانه» در

مورد دولت «مدرن» و جامعه مدنی، به شرایط «بومی» امکان مشارکت سیاسی در این کشورها عطف نظر پیدا کرد. به نظر، بهترین کار برای تحقق این مهم، نه غرق شدن در نظریات گوناگون برای ساختن یک چارچوب نظری ازلی و ابدی و نه بنا ساختن طرحی سراسر نو مبتنی بر داده‌های تاریخی است؛ مشکلی که کاربست «ایدئولوژیک» نظریات «توسازی» و «پسانوسازی» دارند، به جای آن‌ها، باید تلفیقی از آن دو را به خدمت گرفت. مشکل اساسی در این‌جا مناسبات دولت و ملت است. در صورتی که «دولت» از ظرفیت بالایی برخوردار باشد و «جامعه» نیز یک جامعه پویا و قدرتمند باشد، امکان تحقق فرایند توسعه مهیا می‌شود.

در طول تاریخ ایران، این رابطه همواره نامتوازن بوده است و به همین دلیل ایرانیان، موفق نشدند که همچون یک «ارکستر» واحد، مانند کشورهای توسعه‌یافته، مسیر «دموکراسی» و «توسعه پایدار» را به صورت مداوم طی کنند. البته، این گفته به این معنا نیست که در طی این دو سده هیچ توسعه‌ای در کشورمان صورت نگرفته است، اما این وضعیت همچنان مطلوب نیست و در وضعیت «توسعه‌نیافتگی» هستیم.

جامعه‌ایی که قادر باشد به این اهداف پاسخ دهد یا در جهت تحقق آن‌ها گام بردارد، می‌تواند اساس یک «جامعه بسامان» را بنیان گذارد. البته، این نکته نیز شایان توجه است که پیدا کردن رویه‌های دموکراتیک در هر کشور برای بسط این نهادها می‌تواند شیوه «بومی» خودش را داشته باشد و «چنین به نظر می‌رسد که هیچ قانون اساسی «دموکراتیک» منحصر به فردی وجود ندارد» (دال، ۱۳۷۸: ۴۷). از این‌رو، همان‌گونه که جوزف شومپتر نیز دموکراسی را مبتنی بر «راه و رسم» و «شیوه» طی کردن مسیر تعریف کرده است و نه یک هدف ذاتی دسترس‌پذیر (شومپتر، ۱۳۵۴: ۳۰۴)، بایستی دست‌یابی به آن اهداف را مبتنی بر طی کردن مسیر تعریف کرد. به عبارت دیگر، دموکراسی و تکوین نهادهای مدنی و دموکراتیک، چیزی جز «طی کردن مسیر»، آموزش و فراگیری «نهادهای مدنی» نیست.

منابع

- آبرامز، فیلیپ (۱۳۹۵)، *جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه منصوره لولآور و غلامرضا جمشیدیه‌ها، تهران: دانشگاه تهران.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ شانزدهم، تهران: نی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۹)، *امیرکبیر و ایران*، چاپ دهم، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۲)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون؛ عصر سپهسالار*، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.

- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸)، «دستور کارهای نوظهور و راهبردهای تکرارشونده در جامعه‌شناسی تاریخی»، در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۹)، *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه سیدمجید روبین‌تن، چاپ دوم، تهران: سروش.
- اسمیت، دنیس (۱۳۹۲)، *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سید هاشم آقاجری، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- بهار، محمدتقی (۱۳۹۲)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (جلد اول)*، چاپ نهم، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- پیرسون، پل (۱۳۹۳)، *سیاست در بستر زمان: تاریخ، نهادها و تحلیل اجتماعی*، ترجمه محمد فاضلی، تهران: نی.
- توکویل، آلکسی (۱۳۸۳)، *تحلیل دموکراسی در آمریکا*، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دال، رابرت (۱۳۷۸)، *درباره دموکراسی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه.
- ریگین، چارلز (۱۳۸۸)، *روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی*، ترجمه محمد فاضلی، چاپ دوم، تهران: آگه.
- ساعی، علی (۱۳۹۲)، *روش پژوهش تطبیقی: با رویکرد تحلیل کمی، تاریخی و فازی*، تهران: آگه.
- سرانا، گیلا (۱۳۷۳)، *روش‌شناسی تطبیقی در علوم اجتماعی (انسان‌شناسی)*، ترجمه دکتر رحیم فرخ‌نیا، گناباد: مرن‌دیز.
- سومبارت، ورنر (۱۳۸۸)، *یهودیان و حیات اقتصادی مدرن*، ترجمه رحیم قاسمیان، چاپ دوم، تهران: ساقی.
- شومپیتر، جوزف ا. (۱۳۵۴)، *کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی*، ترجمه حسن منصور، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶ الف)، *تأملی درباره ایران: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران (جلد اول)*، چاپ هفتم، تهران: نگاه معاصر.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۱)، *بحران دموکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، چاپ چهارم، تهران: آسیم.
- فولبروک، مری و اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸)، «مسیرهای مقدر: جامعه‌شناسی تاریخی پری اندرسون»، در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- مارکس، کارل (۱۳۸۷)، *هیجدهم برومر لوئی بناپارت*، ترجمه باقر پرهام، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- مور، برینگتون (۱۳۷۵)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی: نقش ارباب و دهقان در پیدایش جهان نو*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

میلز، سی. رایت (۱۳۹۱)، *بینش جامعه‌شناختی: نقدی بر جامعه‌شناسی امریکایی*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

ویبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، چاپ دوم، تهران: سمت.

ویلبر، چارلز. کی. و هاریسون، رابرت. اس. (۱۳۸۵)، «بنیان روش‌شناختی اقتصاد نهادی، مدل الگو، داستان‌سرایی و کل‌گرایی»، ترجمه عباس رحیمی، *نشریه اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، سال اول، شماره سوم، صص. ۶۴-۹۱.

یزدانی، سهراب (۱۳۷۶)، *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*، چاپ اول، تهران: نی.

- Aminzade, Ronald (1992), "Historical Sociology and Time", *Sociological Methods and Research*, Vol. 20, Issue 4, pp. 456-480.
- Falleti, Tulia G. and Mahoney, James (2015), "The Comparative Sequential Method", in *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Huntington, Samuel P. (1971), "The Change to Change: Modernization, Development, and Politics", *Comparative Politics*, Vol. 3, No. 3, pp. 283-322.
- Lange, Matthew (2013), *Comparative-Historical Methods*, Thousand Oaks: Sage Publication.
- Mahoney, James (2000), "Path Dependence in Historical Sociology", *Theory and Society*, Vol. 29, No. 4, pp. 507-548.
- Mahoney, James and Rueschemeyer, Dietrich (2003), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, New York: Cambridge University Press.
- Mahoney, James and Thelen, Kathleen (ed.) (2015), *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- North, Douglass C. (1990), *Institutions, Institutional Change and Economical Performances*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ragin, Charles and Zaret, David (1996), "Theory and Method in Comparative Research: Two Strategies", *Social Forces*, Vol. 61, No. 3, pp. 731-754.
- Streeck, Wolfgang (2015), "Comparative-Historical Analysis: Past, Present, Future", in *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Thelen, Kathleen and Mahoney, James (2015), "Comparative-Historical Analysis in Contemporary Social Science", in *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Tilly, Charles (1984), *Big Structures, Large Processes and Huge Comparisons*, New York: Russell Sage Foundation.
- Tilly, Charles (2007), *Democracy*, Cambridge: Cambridge University Press.